

اقبال لاهوری و شیطان

محمد حسن مقیسه

محقق و پژوهشگر، ایران

چکیده

از جمله موضوع های قابل تأمل در آثار و اشعار عرفانی که حتی رگ و ریشه های آن به ادبیات معاصر نیز راه یافته، نوع نگاه شاعران و عارفان ایرانی است به ابلیس (شیطان) و امتناع وی از دستور خداوند و نیز کارکرد او در جهان هستی. برخی او را همان گونه توصیف کرده اند که قرآن، و برخی دیگر بر خلاف دیدگاه قرآن که وی را رانده شده از درگاه الهی و لعین و دشمن خدا می داند، شیطان را عارف بالله و عاشق خدا دانسته اند!

مسئله این مقاله، بررسی موضوع ابلیس یا همان شیطان در ادبیات کلاسیک فارسی است - صرف نظر از این که این دو واژه، دو مفهوم جداگانه را القا کنند، یا در عین حال که دو واژه متفاوت هستند، دارای یک مفهوم مشترک باشند - و هدف آن، تحلیل دیدگاه های متفاوت عرفا و شعرا بدین مخلوق است و آن گاه سنجش آن با اشعار و دید اقبال لاهوری است. یافته مقاله این که اقبال، ضمن پرداختن به موضوعی کهن، نگاه و نظریه ای خاص در این زمینه مطرح کرده و در واقع مطلبی جدید به گنجینه ثمره های فکری ادب و عرفان کلاسیک ایران افزوده، که شایسته توجه وافر است.

روش نیز بر اساس استفاده از کتب معتبر و بهره مندی از مجله ها و مقاله های علمی - پژوهشی است و نتیجه مقاله در بهره گیری صحیح و متفاوت و ژرفایی دیدگاه اقبال لاهوری نسبت به شعرای کلاسیک، خود را نشان داده است.

واژه های کلیدی: شیطان، شعر فارسی، عرفان اسلامی، شبه قاره هند

مقدمه

ابلیس، تکبر و رودرروی او با خداوند آن قدر برای عرفان اسلامی مهم بوده است که بخش قابل درنگی از آثار ایشان را به خود اختصاص داده و از نخوت او به اولین گناه تعبیر شده است، که دیرپایی و پراکندگی و عمق این موضوع به عنوان بیان مسئله این مقاله در نظر گرفته شده است.

اهمیت موضوع از آنجا بر صفحات تحقیق نقش می بندد که تأمل در رویارویی شیطان با خداوند و تذکار کارکرد و عمل وی در جهان خلقت، تقریباً از آغازین روز های نشر یافتن کتابت عرفان اسلامی تا همین زمانه، به طور جدی در این علم مورد توجه بوده است و بخش وسیعی از ادب پیشین و عرفان ایرانی - اسلامی، از سنایی تا جامی و از جامی تا عرفای شاعر معاصر، را به خود اختصاص داده و حتی این موضوع به خارج از مرزهای فعلی ایران، یعنی شبه قاره هند، نیز راه یافته و در ادبیات آنجا هم تأثیر گذاشته است. از طرف دیگر، دایره موضوع ابلیس در عرفان اسلامی ساحت های تصوّف و زهد، اجتماع و سیاست را نیز درنور دیده است.

هدف این مقال، در درجه نخست نشان دادن این موضوع است که اقبال لاهوری، ضمن پیروی از ادب کلاسیک عرفان اسلامی و عرفای ایران که پرتوی از آن با پرداختن به موضوع شیطان نمود یافته است، گامی فراتر از ایشان برداشته و به نقش شیطان در دنیای مقاله نیز این چنین نمود یافته است که اقبال لاهوری اندیشه و آرمان اسلامی و عرفانی را با جدیت و علاقه مندی پی گرفته و یکی از بزرگ ترین آبخورهای مطالعه وی، ادبیات کهنسال کشور ایران بوده، بنابر این همان مطالب پیشینیان را حداکثر در نما سیاست و این که وی تأثیری چون خداوند در جهان هستی دارد نیز اشاره کرده، که هر دو موضوع در پهنه ادبی گذشته ایران زمین بدیع و بدون سابقه است.

اقبال فرضیه و نمودی تازه ارائه داده و فراتر از ایشان اندیشه ای را مطرح نکرده است، اما خوانش و پژوهش دیوان اشعار و آثار وی، محقق را از این نگرش ناصواب بر حذر می دارد و بدین نتیجه می رساند که اقبال، دو کارکرد جدید برای شیطان قائل شده است.

اقبال؛ و موضوع ابلیس؛ و پیشینه قرآنی

واژه «ابلیس» یازده بار در قرآن آمده (فؤاد عبدالباقی، ۱۳۷۸: ذیل ابلیس)، درحالی که واژه «شیطان» بسیار گسترده تر از آن در قرآن مطرح شده: ۶۸ بار به صورت معرفه (الشّیطان)، دوبار به صورت نکره (شیطاناً)، هفده بار در شکل جمع (شیاطین) و یک بار با مُعَرَّف به یکی از موضوع های مطرح در ادبیات کهن پارسی، نگاه خاص عرفای ایرانی به شیطان و کاری است که او در جهت مخالفت با فرمان خدا انجام داد. این نگاه ویژه نخبگان ایرانی است و اول بار نیز از ذهن خلاق عرفای ایران تراوش کرده است. اقبال نیز که به گزینی درونمایه های رایج در ادب فارسی یکی از روش های وی بوده است، این موضوع توجهش را جلب کرده و در دیوانش و غیر دیوان شعری اش از آن سخن گفته است.

ابلیس؛ و ریشه یابی واژگانی

ابلیس را در لغت به معنی «نومید کردن» آورده اند و آن را از واژه یونانی «یابلس» می دانند؛ و لغویان عرب آن را از ماده «ابلاس» دانسته اند و «شیطان» را به هر سرکش و نافرمان معنی کرده اند، چه از مردم باشد و چه از پری و ستور (دهخدا، ۱۳۶۲: ذیل ابلیس)؛ ولی ابلیس «نام خاص موجودی زنده، مکلف، متمرد از فرمان الهی و رانده شده از درگاه اوست، و نیز اسمی عام برای شیاطین» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱: ذیل بلس) است و در «مفردات الفاظ القرآن» نیز آمده است: «ابلیس به معنای نومید است، یعنی کسی که از رحمت خدا ناامید شد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل بلس). اما در متون ادب فارسی این واژه گاه با اهرمن - که در دین زرتشت آمده - و نیز شیطان که نام دیگری است تقریباً با همین کارکرد، یکی دانسته شده است و معمولاً این واژه ها به هم ارجاع می گردند یا در اشعار برای یکدیگر شاهد قرار می گیرند (خرمشاهی، ۱۳۶۸).

ابلیساضافه(شیاطینهم)؛ (همان: ذیل الشیطان). و او «عدو مبین» از جمله(بقره: ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام: ۱۴۲) و نیز «عدو الله» از جمله(انفال: ۶۰) نامیده شده(همان: ذیل عدو) و یکی از صفات او «رجیم» است، از جمله(حجر: ۱۷ و ۳۴؛ نحل: ۹۸؛ ص: ۷۷)؛ (همان: ذیل رجیم). و داستان سرپیچی و تمرد او از فرمان خدا با آن که در آیات گوناگونی بیان گردیده، شرح طولانی‌تر آن را می‌توانیم در آیه‌های دهم تا هفدهم سوره مبارک اعراف بخوانیم.

ابلیس؛ و دیدگاه عرفا

ابلیس یا همان شیطان در ادب فارسی با جلوه‌های متفاوتی نمودار شده است؛ گاه با همان نگاه شریعت، دشمن خدا و انسان و رانده شده از درگاه حضرت احدیت است، و گاه برعکس این دیدگاه، عاشق خالص و موحدی استوار است. این که این دیدگاه دوم را که کاملاً برخلاف نصّ قرآن کریم است، چه کسی اولین بار طرح کرده است، آن گونه که تمهیدات عین القضاة همدانی(۵۲۵-۴۹۲ ه.ق) می‌گوید، به حسن بصری(۱۱۰-۲۱۱ ه.ق) از بزرگان تابعین می‌رسیم و سپس بایزید بسطامی(۲۶۱-۱۸۸ ه.ق) است که این طرز فکر را تکرار می‌کند و آن گاه سهل بن عبدالله تستری(۲۸۳-۲۰۰ ه.ق).

اما در تاریخ، موضوع ستایش از ابلیس با حلاج(نیمه دوم سده سوم ه.ق؛ بیضای فارس- ذی قعدة ۳۰۹؛ بغداد) آغاز می‌شود و علتش این است که او نخستین کسی است که بی پروا و آشکارا به ستایش و دفاع از ابلیس پرداخته است. حلاج در کون عارف تر از ابلیس نمی‌شناسد و اعتقاد دارد در میان آسمان موحدی همانند ابلیس نیست(حلاج، ۱۹۱۳ م). او اعتقاد دارد ابلیس خود می‌داند گرفتار تقدیر ازلی است و از آن گریزی نیست، اگر اطمینان داشت که با سجده بر آدم نجات خواهد یافت، هرآینه به سجده می‌پرداخت(همان). احمد غزالی(نیمه دوم سده پنجم ه.ق؛ طوس- ۵۲۰؛ قزوین) پس از حلاج از مدافعان شاخص ابلیس است. او در داستان ملاقات موسی و ابلیس، ابلیس را رهین عشق و شوق الهی می‌داند و اعتقاد به تقدیر ازلی و قسمت الهی در امتناع ابلیس از سجده بر آدم در اظهارات او پُر رنگ تر است. در اقوال عرفایی چون ابوالحسن خرقانی(۴۲۵-۳۵۲ ه.ق) و ابوالقاسم کُرگانی نیز(۴۶۵-۳۸۰ ه.ق) رگه‌های ستایش از ابلیس به چشم می‌خورد. ابوالحسن خرقانی از حق شناسی و عبرت آموزی ابلیس یاد می‌کند و ابوالقاسم کُرگانی او را خواجه خواجهگان و سرور مهجوران می‌نامد(عطار، ۱۳۳۶) و ابلیس در نظر عین القضاة همدانی کسی است که صد و بیست و چهار هزار نبی زخم او خورده اند و صد هزار سلطان کمر خدمت او بر میان بسته اند(عین-القضاة همدانی، ۱۹۶۹ م). به اعتقاد او، «لاتسجد لغیری» در پشت ندای «اسجدوا لادم» به ابلیس رسیده است(عین القضاة همدانی، بی تا). دیگر مدافع ابلیس که در باب گناه وی توجیهاتی آورده، عطار(۶۱۸-۵۴۰ ه.ق) است(داودی مقدم، ۱۳۸۸). البته در آثار عطار هم نگاه قرآنی و آن چه در شریعت در باره شیطان آمده، انعکاس یافته، که پرتوی از آن نگاه در اشعاری چون:

خودستایی پیشه شیطان بُود

گفت شیطان من ز آدم کمترم؟

هر که خود را کم زند، مرد آن بُود

تا قیامت گشت ملعون لاجرم

نمود پیدا کرده که همان ملعونی است و خودستایی و رانده شدگی از درگاه حضرت احدیت(مشهور، ۱۳۸۸) و هم نگاه خاصّ برخی از عرفا، که یکی از آن نگاه‌ها این است که شیطان عاشق خدا بوده است و عطار نیز از همین زاویه دید، سخن رانده و نوشته: «یکی ابلیس را گفت که چون لعنت نصیب تو گشت، سِرّ قبول تو آن را چه بود؟ جواب داد که لعنت تیر شاه است و شاه تیر از کمان رها نکند، مگر آن که اول چند بار نظر بر هدف گمارد و من عاشق آن نظرم.»(فروزان فر، بی تا). عطار در توجیه سجده نکردن ابلیس بر آدم، روایت تازه‌ای را نقل می‌کند که در آن، می‌توان پی برد که وی به گونه‌ای خواسته زیرکی و روح جستجوگری شیطان را به خواننده آثارش یادآور شود و این که او تعبد را با تحرک و عبادت را با فطانت همراه کرده است:

باز ابلیس آمد و گفت این نفس
چون نبود ابلیس را سر بر زمین
سجده ای از من نبیند هیچ کس
سر بدید او زان که او بد در کمین

عطار در این دو بیت می گوید اگر شیطان به آدم سجده نبرد، به دلیل آن بود که می خواست به راز مابین معشوق و آفریده جدیدش پی ببرد و آن هنگام که تمام فرشته‌ها سر بر زمین نهادند، او کمین گرفت تا بتواند به نهفته این خلقت تازه پی ببرد(مشهور، ۱۳۸۸).

عطار در توجیه عمل متمرّدانه شیطان به دلایل دیگری نیز متوسّل می شود، اما یکی از اشعار زیبا و رقت انگیز وی، در مصیبت نامه آمده، که شیطان را همکلام پیامبر کرده و پس از بازگشت آن حضرت از معراج، گذشته نروانی و تاریخی خود را که سرشار از عبادت بوده، با زبانی ساده و نرم به آن گرامی گوشزد می کند:

گفت می دانم که نوشت باد نوش
گفت دیدی عرش را از دست راست
گفت دیدی بر چپ عرش اله
گفت دیدم دور بود از راه من
گفت دیدی آن علم را سرنگون
گفت دیدی منبر بشکسته را
منبرم آن بود، مجلس گفتمی
از ملایک هفتصد ره صدهزار
من روایت از خدا می کردمی
ظن چنان بردم که هستم دولتی
این که تو رفتی سوی معراج دوش
گفت دیدم عالم نور و نواست
وادی منکر بیابانی سیاه؟
گفت بود آن دشت مجلس گاه من
آن علم آن منست، ای رهنمون
حق نهاده بود این دل خسته را
خویش را زر، خلق را مس گفتمی
زیر آن منبر گرفتندی قرار
یک به یک را آشنا می کردمی
بی خبر بودم ز طوق لعنتی

(عطار، ۱۳۶۴)

و همین لحن گرم که شفقت آور است و دل را بر کسی که بار مصیبت را بر دوش دارد، به رحم می آورد، از جمله شگردهای شاعران مدافع ابلیس در طول تاریخ ادبی بوده و بنابراین بی جهت نیست که عطار نیز این شیوه زبانی را در پیش گرفته، زیرا وقتی که در مسیر تاریخ ادبیات به پس می نگریم، می بینیم که سنایی نیز در آن هنگام که می خواسته با پای فشاری بر همین درونمایه به دفاع برخیزد، به همین زبان نرم و گرم سخن گفته تا بهتر بتواند مضمون حرفش را که عاشق پیشگی شیطان است

به ذات اقدس الهی، به خواننده اش منتقل کند. ضمن آن که سنایی از رضایت شیطان بر تقدیری که خداوند برایش رقم زده نیز سخن گفته و وی را موجودی لطیف و خالص در مودت نسبت به ذات باری تعالی معرفی کرده است:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود
بر درگهم ز جمع فرشته سپاه بود
در راه من نهاد نهان جای مکر خویش
می خواست تا نشانه لعنت کند مرا
بودم معلّم ملکوت اندر آسمان
هفتصد هزار سال به طاعت بیوده ام
در لوح خوانده ام که یکی لعنتی شود
آدم ز خاک بود، من از نور پاک او
گفتند مالکان که نکردی تو سجده ای
جانا بیا و تکیه به طاعات خود مکن
دانستم عاقبت که به ما از قضا رسید
ای عاقلان عشق مرا هم گناه نیست
سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود

عرش مجید جاه مرا آستانه بود
آدم میان حلقه آن دام دانه بود
کرد آن چه خواست، آدم خاکی بهانه بود
امید من به خلد برین جاودانه بود
وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود
بودم گمان به هرکس و بر خود گمان نبود
گفتم: یگانه من بوم و او یگانه بود
چون کردمی که با منش این در میانه بود؟
کاین بیت بهر بینش اهل زمانه بود
صد چشمه آن زمان ز دو چشم روانه بود
ره یافتن به جانب شان بی رضا نبود

(سنایی، ۱۳۹۱)

مولوی نیز چون عطار نگاهی دوگانه به شیطان دارد؛ هم با ذره بین قرآنی و هم با همان زاویه دیدی که عرفای مدافع ابلیس به وی نظر داشته اند. وی در داستان «بیدار کردن ابلیس معاویه را...» در دفتر دوم مثنوی، به تشریح دیدگاه ویژه ای که در بین عین القضاة و غزالی و عطار بوده، نزدیک شده است و با جایگزینی خود به جای شیطان، از زبان وی شرح دلدادگی اش را چنان گیرا و صمیمی و با لطافت بیان می کند، که خواندنی است و تأثیرگذار در نهاد جان:

گفت اول ما فرشته بوده ایم
مالکان راه را محرم بدیم
ما هم از مستان این می بوده ایم
ناف ما بر مهر او ببریده اند
ای بسا کز وی نوازش دیده ایم

بر سر ما دست رحمت می نهاد

راه طاعت را به جان پیموده ایم

ساکنان عرش را همدم بُدیم

عاشقان درگه وی بوده ایم

عشق او در جان ما کاریده اند

در گلستان رضا گردیده ایم

چشمه‌های لطف بر ما می نهاد

(مولوی، ۱۳۶۸، دفتر دوم)

مولوی در عاشق پیشگی ابلیس تا بدان جا پیش رفته، که در نوعی تقابل با صفت «رجیم» بودن او، وی را از جمله امیدوارانی

می داند که به بخشودگی خداوند چشم دارند:

اصل نقدش لطف و داد و بخشش است

چند روزی گر ز پیشم رانده است

قهر بر او چون غباری از غش است

چشم من بر روی خوبش مانده است

(همان)

این مفهوم رازناک، سیر خود را در متون نثر و نظم پس از سده های آغازین ادب پارسی ادامه داد که نشانه های آن را در دیوان های شاعران متأخر نیز می بینیم، منتها بدون هیچ گونه نوآوری؛ یعنی تکرار همان حرف های سابق، تا آن که اندیشه هایی از این دست، از حلاج و گزارشگر ایرانی او، روزبهان بقلی شیرازی، به شبه قاره می رسد و شاعرانی چون سرمد کاشانی و شاه عبداللطیف بیتایی از «عاشق عزازیل» (شیطان عاشق راستین) سخن می گویند (ماری شیمل، ۱۳۸۵). و بدین ترتیب اقبال لاهوری هم به واسطه شاعران وطنی و هم به سبب پیگیری سیره ادبیات فارسی و خوانش دیوان های سنتی شعرای کلاسیک ایران، با این درونمایه آشنا می گردد و اتفاقاً چون آن را متناسب با جهان بینی و اهداف خود می یابد، در آثارش - چه در آثار منظوم و سروده ها و چه در آثار مکتوب و دست نوشته ها - بدان می پردازد.

ابلیس؛ و اقبال لاهوری

اقبال از چهار منظر به شیطان نگریسته است. در نگاه اول و دوم، نگاهش با سیره ادبی عرفا و متشرعان ایرانی همسان است؛ منتها این نگاه به دو بخش تقسیم می شود؛ بخش اول که با نگاه سنتی و ادب شرعی و طبق معرفی قرآن و احادیث، شیطان را دشمن خدا و گمراه کننده انسان می دانند، و بخش دوم که سنت شکنی کرده اند و شیطان را موحد و عاشق خدا دانسته اند. به هر حال، چه با نگاه بخش اول و چه با نگاه بخش دوم، که ریشه در ادب کهن فارسی دارد، اقبال مخالفتی ندارد و حرف هر دو گروه از شاعران و عارفان معتقد بدین باورهای دوگانه و متضاد را در دیوانش به زبانی دیگر تکرار کرده است. اما در نگاه سوم و چهارم، اقبال خرق عادت کرده و دو مفهوم جدید به دامن ادب فارسی اضافه کرده است، که خاص اقبال است و از جمله نوآوری های اوست؛ یعنی نگاهی دگرگون و تازه به موجودی که قدمتش به قدمت جهان هستی است و برداشتی متفاوت از او، که تا زمانه اقبال، هیچ اندیشمندی چنین نگره ای را ارائه نداده است. اینک یک به یک اندیشه های چهارگانه اقبال را در باره شیطان مرور می کنیم:

در اولین نگاه از منظر اقبال، شیطان می تواند در همان نمایه سنت اسلامی که در قرآن از آن یاد گردیده، هنوز هم کارایی داشته باشد؛ همچنان که وی نیز از همین دیدگاه به شیطان پرداخته و در دفتر رموز بی خودی در معنی ربط فرد و ملت، پس

از تشویق و تحریض مخاطبان خود به جمع بودن و پرهیز از جدایی و تفرقه، جماعت را دور از شیطان و نیرنگ‌های او می‌شمارد:

تا توانی با جماعت یار باش
حرز جان کن گفته خیرالبشر
رونق هنگامه احرار باش
هست شیطان از جماعت دورتر

(اقبال، ۱۳۸۸، رموز بی خودی)

بنابراین در این دیدگاه، اقبال مطابق با سنت اسلامی و سیره ادبی بخشی از شاعران و عرفای بزرگ ایرانی، دقیقاً همان اعتقادات سنتی و دینی را پی گرفته، که نمونه‌ای از آن را در ادبیات فوق دیدیم و نمونه دیگر این است که می‌گوید شیطان نور دل را می‌رباید:

آه زان قومی که از پا بر فتاد
نی به کف مالی که سلطانی برد
میر و سلطان زاد و درویشی نژاد
نی به دل نوری که شیطانی برد

(همان، چه باید کرد)

و این که همین دیدگاه می‌گوید که: اگر عقل به فرمان دل باشد خدایی است، و گرنه شیطانی:
عقل اندر حکم دل یزدانی است چون ز دل آزاد شد، شیطانی است
(همان)

دومین دیدگاه اقبال به شیطان، باز مشترک با دیدگاه بخش دیگری از عرفای ایرانی است که شیطان را عاشق خدا می‌دانند و نه دشمن او. از این دیدگاه، پنج موضوع را می‌توان در دیوان اشعار اقبال پی گرفت:

۱. موحد بود شیطان
زان که او در عشق و خدمت اقدام است
چاک کن پیراهن تقلید را
آدم از اسرار او نامحرم است
تا بیاموزی ازو توحید را

(همان، جاوید نامه)

۲. ابتلا و آزمایش شدن شیطان
بگو ابلیس را از من پیامی
مرا این خاکدانی خوش نیاید
تپیدن تا کجا در زیر دامی
که صبحش نیست جز تمهید شامی

(همان، ارمغان حجاز)

تو را از آستان براندند
من از صبح ازل در پیچ و تابم
رجیم و کافر و طاغوت خواندند
از آن خاری که اندر دل نشانند

(همان)

۳. اهل فراق بودن شیطان
اقبال به رغم عرفان سنتی، به فراق می اندیشد و نه به وصال:
جدایی شوق را روشن بصر کرد
جدایی شوق را جوینده تر کرد
(همان)

یا:

هم با خود و هم با او هجران، که وصال است این
ای عقل! چه می گویی؟ ای عشق! چه فرمایی؟
(همان، پیام مشرق)

و بر همین روش، شیطان را از جمله دورافتادگان از معشوق می داند و این دورافتادگی را امتیازی می داند که در دل خود
تپیدن و به سوی دوست پرواز گشودن و همیشه او را در فراچشم داشتن ارمغانش است:
کم بگو زان خواجه اهل فراق
ما جهول، او عارف بود و نبود
از فتادن لذت برخاستن

تشنه کام و از ازل خونین ایغ
کفر او این راز را بر ما گشود
عیش افزودن ز درد کاستن

(همان، جاویدنامه)

گفت: سازندگی، سوز فراق
بر لبم از وصل می ناید سخن
ای خوشا سرمستی روز فراق
وصل اگر خواهیم نه او ماند نه من
(همان)

۴. دوستار قهرالهی بودن
تا نصیب از درد آدم داشتم
قهر یار از بهر او نگذاشتم
(همان)

۵. کمک کننده به شناخت خوبی ها

اما اقبال «بدی» وجود شیطان را دارای بهره های ارزشمندی نیز برای انسان می داند، از جمله این که با وجود اوست که
«خوبی» شناخته می شود. این دشمن «دانا» که خود را از نور می بیند، می گوید که چون جان در تن جهان حضوری مخفیانه
و پوشیده از راز دارد:

نوری نادان نیم، سجده به آدم برم
پیکر انجم ز تو، گردش انجم ز من

او به نهاد است خاک، من به نژاد آذر

جان به جهان اندرم، زندگی مضمزم

(همان، پیام مشرق)

بنابراین اگر انسان می خواهد از دام چنین دشمن دانایی رهایی یابد، باید تلاشی مردانه کند. اقبال همین موضوع را از زبان شیطان، که در مقام نصیحت انسان برآمده، این چنین سروده است:

ای که اندر بند من افتاده ای

بی نیاز از نیش و نوش من گذر

در جهان صیاد با نخچیرهاست

صاحب پرواز را افتاد نیست

رخصت عصیان به شیطان داده ای

تا نگردد نامه ام تاریک تر

تا تو نخچیری به کیشم تیرهاست

صید اگر زیرک شود، صیاد نیست

(همان، جاوید نامه)

اما از منظر سوّم، نگاه اقبال به شیطان چنان جدید و پُر معناست که نه تنها او را موجودی مطرود و بی دست و پا و سرزنش شونده نمی داند، بلکه در توانایی و قدرت، وی را همسان خداوند می بیند و می گوید: «خدا و شیطان هر دو فرصت هایی برای انسان فراهم می آورند و سپس او را رها می کنند تا هر یک را که مناسب تشخیص می دهد، برگزیند.» (بقایی، ۱۳۸۰). اقبال با همین تفکّر ادامه می دهد: «به شیطان بیندیشید، بی تردید حضور پیدا خواهد کرد. این امر در مورد خدا نیز صادق است.» (همان).

اقبال در غزلی مستقل سوز و شور و جنبشی را که شیطان در جهان خلقت ایجاد می کند، به ما یادآوری می کند و این که او به دنبال نوآوری است و برای بنیان نهادن حرکت و تلاش یک راهبر تمام عیار است و موجودی بلند طبع است، تا آن جا که رو به خدا می کند و به او می گوید که اگر انسان در آغوش تو زاده می شود، بر دامن من پیر می گردد. بدین ترتیب، و با این اشعار، اقبال بین انسان و شیطان، امتیاز بیشتر را به این دوّمی می دهد، آن جا که می گوید:

نوری نادان نی ام، سجده به آدم برم

می تپد از سوز من، خون رگ کائنات

رابطه سالمات، ضابطه امّهات

ساخته خویش را درشکنم ریز ریز

تو به بدن جان دهی، شور به جان می دهم

من ز تُنک مایگان، گدیه نکردم سجود

آدم خاکی نهاد دون نظر و کم سواد

او به نهاد است خاک، من به نژاد آذر

من به دو صرصرم، من به غو تندرم

سوزم و سازی دهم، آتش میناگرم

تا ز غبار کهن، پیکر نو آورم

تو به سکون ره زنی، من به تپش رهبرم

قاهر بی دوزخم، داور بی محشرم
زاد در آغوش تو، پیر شود در برم

(همان، پیام مشرق)

اقبال تصمیم شیطان را در صبح ازل خارج از آگاهی انسان می داند و بنابراین به شیطان اتهام نافرمانی نمی زند، در منظومه اردوی بال جبریل خطاب به خدا می گوید:

چرا شیطان در صبح ازل به خود جرأت سرپیچی داد؟

از کجا بدانم [که اصل واقعه چه بود؟] چون محرم اسرار تو او بوده نه من!

(سنایی، ۱۳۹۱)

اقبال با آن که شیطان را یک قدر قدرت می داند، گاه برای او دل هم می سوزاند که همچون زاده دیگر خدا، به خشمش گرفتارند:

جرم ما از دانه ای، تقصیر او از سجده ای
نی به آن بیچاره می سازی، نه با ما ساختی

(اقبال، ۱۳۸۸، پیام مشرق)

و با همین دید، در یکی از دوبیتی های ارمغان حجاز خطاب به خدا می کند و به صراحت می گوید:

جهان از خود برون آورده کیست؟

مرا گویی که از شیطان حذر کن

جمالش جلوۀ بی پرده کیست؟

بگو با من که او پرورده کیست؟

(همان، ارمغان حجاز)

و سرانجام با همین نقطه دید، اقبال به پاس انتخاب آزادانه ای که شیطان داشته پیش بینی می کند که او راه نجات را خواهد یافت. به همین دلیل است که می گوید: «من قلباً برای شیطان قدر و منزلت قائلم. او به آدم سجده نکرد، زیرا آدم را کمتر از خود می دانست. بنابراین با این کار عزت و آبروی خویش را نگاه داشت. به نظر من همین کردار و منش خوب می تواند او را از زشتی روحانی نجات دهد.» (بقایی، ۱۳۸۰).

پس به همین پندار است که در جایی دیگر می گوید، اگر در جهان و زیستگاه انسان، خدا باشد و شیطان نباشد، آن جا شایسته زندگانی نیست:

مزی اندر جهان کور ذوقی
که یزدان دارد و شیطان ندارد

(همان، پیام مشرق)

با این نگاه، دیگر شیطان نه تنها موجودی مزاحم و شر تلقی نمی گردد، بلکه حتی وجود او دارای خیر و برکت است. اقبال شیطان را از این لحاظ مفید می داند که اگر انسان نیروی خود را برای مبارزه با او به کار بگیرد، دائم در تلاش و تکاپو خواهد بود و این همان خواسته ای است که اقبال در زندگی به دنبال آن بوده و نامش را «تپش» گذاشته است. از این دیدگاه، وجود شیطان که باعث تحرک انسان می شود، برکت زاست. این دید خاص اقبال است و او را نسبت به نخبگان سنتی ادبیات ایران برتری می دهد. و هنگامی که شرق را دارای عشق و ایمان، شور و شیدایی، و غرب را دارای صنعت و تکنولوژی و فاقد اشراق و نور می بیند، همین اندیشه را به رنگی دیگر بر خاطر روا می دارد که: «در روز آفرینش، خدا و ابلیس پیمانی با هم بستند که براساس آن، خدا مشرق را به خود اختصاص داد و مغرب را به ابلیس بخشید!» (بقایی، ۱۳۸۰)، که پُر از معنی است و سرشار از طنزی حکیمانه و عمیق.

چهارمین بُعد از ابعاد متعدّد نگاه اقبال به شیطان، تطبیق دادن آن با مسائل روز جهان است. وی هنگامی که یکی از دلایل عقب ماندگی شرق و دنیای اسلام و به ویژه کشور و هموطنان خودش را غرب و خدعه گری او تشخیص می دهد، به صراحت اعلام می دارد که شیطان عصر حاضر چه کسی است. او در یک کلام معنادار که پُر از طنز و حکمت نیز هست، در باره یکی از قدرت های غربی و فعال جهان معاصر که نقش پُر نیرنگ او را در بهره کشی از ملتش با تمام وجود لمس کرده است، می نویسد: «بعد از جنگ جهانی، کسی ابلیس را می بیند که آسوده خاطر و فارغ از هر مشغله ای، خوشحال در جایی لمیده. از او می پرسد: ای دشمن ایمان و اخلاق! تو و این همه آسودگی خاطر؟ قضیه از چه قرار است؟ ابلیس بی درنگ جواب می دهد: من همه کارهایم را به هیئت دولت انگلیس سپرده ام!» (همان).

و این نگاه، ویژه اقبال است و همین دید - همچون دیدگاه سوّم او نسبت به شیطان - او را از شاعران سنتی جدا کرده و امتیاز بخشیده است، زیرا از علمش استفاده «عصری» و «به روز» می کند؛ و این دقیقه ای است که در ادبیات سنتی ایران یافت نمی شود. شما کدام شاعر و نویسنده ادبیات کلاسیک ایران را سراغ دارید که به ظلمه زمانه خودش که جورها از آن ها می دیده اند، لقب شیطان بدهند؟ کدام شاعر و نویسنده عهد تسلط مغولان بر ایران را داریم که ایشان را شیطان خوانده باشند؟ اما اقبال با شجاعت این کار را کرده است؛ زیرا شاعری است هوشمند و آگاه؛ هم ضعف و توانایی دوستانش را می داند و هم به قوت و خدعه دشمنانش خبیر است. او می داند که غرب به علم مجهّز شده، اما چون اندیشه اش خالی از دین است، حتی اگر جبرئیل نیز هم نشین او گردد، ابلیس از آب درمی آید:

علم اشیاء خاک ما را کیمیاست
عقل و فکرش بی عیار خوب و زشت
علم ازو رسواست اندر شهر و دشت
آه! در افرنگ تأثیرش جداست
چشم او بی نم، دل او سنگ و خشت
جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت

(اقبال، ۱۳۸۸، چه باید کرد)

و به همین علت است که فریاد دین از این عصر و از دست ابلیس او بلند است و هزاران گرفتاری و بدآموزی جوانان، ثمره فعالیت ابلیس عصر حاضر است:

چه عصر است این که دین فریادی اوست
ز روی آدمیت رنگ و نم بُرد
هزاران بند در آزادی اوست
غلط نقشی که از بهزادی اوست

(همان، ارمغان حجاز)

جوانان را بدآموز است این عصر
به دامانش مثال شعله پیچم
شب ابلیس را روز است این عصر
که بی نور است و بی سوز است این عصر

(همان)

اقبال در دیوان اردوی خود و در دفتر ارمغان حجاز، شعر بلندی در باره شیطان دارد، که با دیدگاه عصری و به روز به جنگ شیطان های زمانه اش رفته و سر تا پای آن ها را به تیغ نقد کشیده است. در این شعر حمله به غرب، بی اعتمادی به

سوسیالیسم، گلايه از مسلمانان، وحشت ابلیس از اسلام و حتی مسلمانان؛ و این که هنوز در بین ایشان کسانی هستند که برای نماز صبح با اشک سحرگاہی وضو می گیرند و این که مباد روزی که مسلمانان قدرت گیرند (علی رغم این که اقبال از مسلمانان انتقاد می کند و آن ها را کم تحرک می خواند)، خوشحالی ابلیس از این که دانشمندان اسلامی به مباحث کلامی سرگرم هستند و مسلمانان از تپش بازمانده اند و این که وی به مشاورانش توصیه می کند که تصوف را بین آن ها رواج دهند تا مسلمانان مفاهیم حقیقی اسلام را فراموش کنند و مسائلی از این دست مطرح شده است. ضمناً در همین اشعار به قدرت ابلیس و این که وجود او باعث تپش و حرکت و شور در جهان هستی شده، و نیز این که اقبال شیطان را به دلیل داشتن غیرت که راضی نشد به آدم سجده کند به فرشتگان ترجیح داده، برمی خوریم که نمودی دیگر از اندیشه های اقبال است. این اشعار، در واقع تشریح کننده دیدگاه سوّم و چهارم اقبال است نسبت به شیطان، دیدگاهی که می گوید شیطان قدرتی برابر با قدرت خدا دارد و اقبال از این دیدگاه نتیجه می گیرد که انسان برای مواجهه و غلبه بر شیطان بایستی دست از تنبلی و کسالت بردارد و به کار و کوشش و تلاش بپردازد؛ و دیدگاه دیگری که می گوید باید به دنبال شیطان های زمانه رفت و مصادیق عینی شیاطین را در وجود قدرتمندانی دید که باطن جهان و معنویت انسان را در عصر حاضر به بند کشیده اند. ترجمه کامل این شعر که برای اولین بار در ایران صورت گرفته و در این مقاله تقدیم می گردد، نشان می دهد که مبحث دیدگاه چهارم اقبال نسبت به شیطان، که مبارزه او را با غرب و استعمارگران و مسائل به اصطلاح مستحدثه رقم زده است، از مؤلفه های اساسی تفکر وی است.

مجلس مشورتی شیطان

[ابلیس در سخنان آغازین خود چنین می گوید:]

(۱) این دنیای پست و دون که در نتیجه عناصر طبیعت به وجود آمده است، در واقع برخلاف خواسته ساکنان عرش اعظم (فرشتگان آسمان ها) شکل گرفت و اکنون فرشتگان آرزوی تباهی آن را دارند.

(۲) آن خالقی که تنها با گفتن دو حرف «ک» و «ن» این دنیا را به وجود آورد، اکنون خودش [به علت ظلم و ستم انسان ها] تصمیم به نابود کردن این دنیا گرفته است!

(۳) [ابلیس با افتخار به مشاورانش می گوید:] این من بودم که سران اروپا را به رؤیای دلپذیر گسترش حکومت و پادشاهی خود فروبردم و این من بودم که با استفاده از افسون خود [فلسفه ها و افکار جدید] مسجد و دیر و کلیسا [نمادهای دین را] از میان برداشتم.

(۴) این من بودم که به فقرا و انسان های ضعیف درس تن دادن به تقدیر را دادم [تا آن ها برای تغییر وضعیت خود تلاشی نکنند]. و این من بودم که ثروتمندان را به جنون زراندوزی مبتلا کردم.

(۵) کسی نمی تواند آتش سوزانی را که از سوز درون ابلیس باشد خاموش کند [چرا که ذات ابلیس نیز از عنصر آتش است] آتشی را که من در میان خلق افروخته ام، کسی نمی تواند خاموش کند.

(۶) آن درختی که من کاشته ام [نهالی که از زمان نافرمانی حق تعالی کاشتم] آن قدر قدرت گرفته است که دیگر کسی نمی تواند این درخت را از بین ببرد.

مشاور اول:

(۷) در این شکی نیست که نظام ابلیسی که شما بنیان گذاشته اید، دیگر تثبیت شده و پایدار گشته است و به همین دلیل است که مردم تن به استثمار می دهند.

(۸) از روز تخلیق کائنات عبادت به عنوان وظیفه این انسان های فقیر تعیین شد، اما [عبادت آن ها از آن جهت بی فایده و بی ثمر است که] آن ها از مفهوم حقیقی نماز آگاهی ندارند و از اهمیت قیام در نماز هیچ شناختی ندارند.

(۹) در دل های مرده این انسان ها هیچ آرزویی برای پیشرفت پیدا نمی شود و اگر هم پیدا شود یا به سرعت ناامید می شوند یا این-که این آرزوی آنها تنها یک آرزو می ماند و هیچ عملی برای تحقق آن صورت نمی گیرد.

۱۰) این نتیجه تلاش های پی در پی ما بوده است که امروزه تمام صوفی ها و ملاحای دین (به جای بنده خدا بودن) همگی بنده پادشاهان و غلام زرخرید آن ها شده اند.

۱۱) برای طبع مردم مشرق زمین [مسلمانان] تنها ماده مخدر تصوف و ملاگرایی مناسب است، از طرف دیگر قوالی و علم کلام نیز مانند صوفی گری و ملاحا افیون های دیگر مسلمانان هستند.

۱۲) هرچند که هنوز مسلمانان در خانه خدا مناسک حج را به جا می آورند، اما از آن جا که تیغ عمل مسلمانان دیگر کند شده است و آن ها دیگر برای رسیدن به آرزوهای خود کاری نمی کنند، پس حج آن ها نیز فایده ای نخواهد داشت.

۱۳) کسی جهاد را برای مسلمانان حرام دانسته است و این بیانگر نگاه نومیدانه در میان مسلمانان است که آن ها دیگر امیدی به آینده خود ندارند.

مشاور دوم:

۱۴) اکنون در سراسر دنیا فتنه های جدیدی سر برآورده اند، آیا شما از آن ها خبر دارید؟ در این باره توضیح بده که آیا این دموکراسی و شور و غوغای نظام جمهوری برای آینده بشریت باعث ضرر و زیان است یا به نفع آن ها خواهد بود؟

مشاور اول:

۱۵) [مشاور اول تأیید می کند که از این ماجرا باخبر است و می افزاید:] بله، ولی جهان بینی و شناختی که من از امور دنیا دارم، به من می گوید که در نظام دموکراسی و حکومت پادشاهی فرق خاصی وجود ندارد و هر دو یکی هستند و در واقع دموکراسی پرده ای است که برخی می خواهند روی حکومت پادشاهی ببندازند. بنابراین از طرف نظام دموکراسی خطری ما را تهدید نمی کند.

۱۶) این خود ما بودیم که به حکومت پادشاهان لباس زیبا و فریبنده جمهوری را پوشاندیم تا با این لباس زیبا مردم را فریب بدهیم و اگر انسان ها مقداری خودشناس و دوراندیش بودند، می توانستند این موضوع را درک کنند.

۱۷) انحصار نظام پادشاهی تنها به وجود شاه و وزرا و امیران نیست، بلکه رویت شاهانه و آمرانه آن است. [در نظام جمهوری جدید نیز این افراد انتخاب شده توسط مردم هستند که همان کاری را می کنند که امرای سابق می کردند.]

۱۸) فرقی بین مجلس ملی یا دربار پادشاهی مانند خسرو پرویز نیست و هدف هر دو نظام یکی است و آن نیز بهره کشی از انسان-ها و استفاده از ماحصل زحمات آن هاست و نتیجه هر دو نظام یکی است.

۱۹) آیا تو نظام جمهوری حاکم در کشورهای غربی را ندیده ای که هرچند ظاهری فریبنده و روشن دارند، اما از درون تاریک بوده و ظلم هایی می کنند که حتی حکومت چنگیز نیز بر مردم روا نداشته است.

مشاور سوم:

۲۰) اگر نظام پادشاهی و اهداف استثمارگری آن باقی بماند، ما مشکلی نخواهیم داشت، اما در باره شرارت های این یهودی (کارل مارکس) که با نظریه های سوسیالیستی خود علیه نظام شاهنشاهی قرار گرفته است چه باید کرد و نظرات سوسیالیستی چه ثمری خواهد داشت؟

۲۱) او (کارل مارکس) هرچند تجلی کوه نور حضرت موسی (ع) را ندیده، ولی در بین کارگران و مردم فقیر مقامی مانند موسی کلیم الله دارد؛ و هرچند به صلیب کشیده نشده است، ولی مانند حضرت مسیح (ع) نزد مردمی که از شاهان به تنگ آمده اند جایگاهی دارد. او (کارل مارکس) هرچند پیامبر نیست، ولی کتاب دارد.

۲۲) این یهودی (کارل مارکس) که منکر نظام ابلیسی (نظام شاهی و دموکراسی) است، با نگاه عمیق خود پرده از واقعیت نظام ابلیسی برداشت و افکار و نظریات او انقلابی در شرق و غرب به پا کرد.

۲۳) در نتیجه تعلیمات او بود که مردم شورش کرده و پادشاهان را به زیر کشیدند.

مشاور چهارم:

[مشاور چهارم ابلیس با دیدن پریشانی مشاور سوم از اندیشه های سوسیالیستی کارل مارکس می گوید:]

- (۲۴) نگران نباش، چرا که ما برای متوقف کردن اندیشه‌های او در ایتالیا نظام فاشیسم را به وجود آورده ایم که در اندیشه ایجاد شکوه حکومت جولپوس سزار است.
- (۲۵) این فرد سحرانگیزی که در امواج دریای روم شناور است، گاهی مانند سرو و صنوبر دلرباست و گاهی نوای او مانند رباب دل‌انگیز است. [در این بیت به شخصیت سحرانگیز موسولینی در ایتالیا اشاره شده است]. مشاور سوّم:
- (۲۶) من به نظام فاشیسم موسولینی اعتقادی ندارم، چرا که او هرگز به این فکر نکرده است که سرانجام او چه خواهد شد؛ و اقدامات او باعث خواهد شد که نظام سوسیالیستی قدرت بیشتری بگیرد. مشاور پنجم: خطاب به ابلیس (به عنوان رئیس مجلس)
- (۲۷) ای بزرگ ما! ای ابلیس که از سوز انفاس تو تمام امور دنیا شکل می‌گیرد و جهان پویایی دارد و ای قدرتمندی که هر وقت خواستی پرده از اسرار برداشتی.
- (۲۸) انسانی که اگر در بهشت می‌ماند هیچ کاری جز عبادت خدا نداشت (کاری بی علم و ابلهانه)، به واسطه تعلیمات تو بود که دانای به علوم مختلف شد و در دل او تپش و بی‌قراری برای ایجاد تغییرات در دنیا به وجود آمد.
- (۲۹) تو حتی بیش از پروردگاری که انسان‌های ساده دل به آن معتقد هستند، به دل‌های آنان نزدیک تر هستی!
- (۳۰) فرشتگانی که کاری جز تسبیح و تقدیس ندارند، در مقابل غیرت تو که راضی نشدی به آدم سجده نکنی تا ابد شرمنده خواهند بود.
- (۳۱) هرچند تمام ساحران غربی (سیاستمداران و دانشمندان غرب) مرید و پیرو تو هستند، اما با این وجود من دیگر نسبت به دانایی و فراست این افراد اعتمادی ندارم.
- (۳۲) این یهودی (کارل مارکس) با تبلیغ فلسفه مارکسیسم و اندیشه‌های آن همانند مزدک که در ایران قدیم جنبشی اصلاح طلبانه و عدالت‌جویانه را به راه انداخته بود، باعث فتنه شده است و اکنون پیروان و دیوانگان مکتب او همه چیز را نیست و نابود خواهند کرد.
- (۳۳) زمانه چه با سرعت عوض می‌شود و اکنون دیگر کلاغ ادعای برابری با شاهین و چرخ را دارد.
- (۳۴) ما تصور کردیم که سوسیالیسم مانند یک مشت غبار است و به زودی از بین می‌رود، اما این مشت غبار مانند طوفانی سراسر زمین را گرفته است و طرفداران بسیاری پیدا کرده است.
- (۳۵) در واقع سوسیالیسم تنها برای نظام ابلیسی (پادشاهی و دموکراسی) زیان بخش نیست، بلکه برای کلّ جهان از کوهسار و مرغزار و جویبار (همه جهانیان) مضر است و فتنه‌ای بزرگ است.
- (۳۶) ای آقای من! (خطاب به ابلیس)، من نگران آن هستم که در شرایط کنونی امکان آن وجود دارد که دنیایی که تنها براساس رهبری شما اداره می‌شد، اکنون در حال زیر و رو شدن است. (پس از این گفتگوها) ابلیس خطاب به مشاوران خود می‌گوید:
- (۳۷) تمام این دنیا از زمین و مهر و ماه و آسمان تودرتو در تصرف قدرت من است. [بنابراین لازم نیست نگران باشید].
- (۳۸) مردم شرق و غرب کره زمین خواهند دید که زمانی که من خون غربی‌ها را به جوش آورم، در کره خاکی چه هنگامه‌هایی به پا خواهد شد.
- (۳۹) من آن قدر قدرت دارم که با یک نعره مستانه خود همه سران سیاسی و شیوخ کلیساها را دیوانه خود می‌کنم و آن‌ها افکار و نظریات خود را رها کرده و به دامن من می‌آیند.
- (۴۰) آن افراد نادانی که تمدن و فرهنگ غربی را مانند کارخانه شیشه‌سازی زیبا می‌بینند و از درون آن باخبر نیستند، این شیشه را بشکنند و ببینند که داخل این جام‌های شیشه‌ای چه نوع افیون‌های ضد فرهنگی وجود دارد.

- (۴۱) دست فطرت باعث ایجاد اختلافات قومی و قبیله‌ای و نژادی در بین انسان‌ها شده است که تاکنون هیچ فلسفه و منطقی نتوانسته است این اختلافات را رفع کند؛ از جمله اندیشه‌های مزدک که مبتنی بر تقسیم عادلانه ثروت و جامعه‌ای به دور از اختلافات طبقاتی بود نیز نتوانست موفق باشد.
- (۴۲) من(ابلیس) از این کوچه‌گردهای معتقد به نظام سوسیالیستی هیچ ترسی ندارم، چرا که این افراد کسانی هستند که تنها به خاطر مشکلات مالی و افکار آشفته خود به دنبال این نظام راه افتاده‌اند.
- (۴۳) اگر خطری باید حس کنیم، از جانب امت اسلامی است که هنوز هم در خاکستر باقیمانده از جبر زمانه آن‌ها شراره‌هایی از حرکت به سمت تعالی وجود دارد و تنها خطری که متوجه ماست، از جانب مسلمانان است.
- (۴۴) هرچند مسلمانان در مجموع از دین فاصله گرفته‌اند، اما به صورت پراکنده هنوز هم می‌توان مسلمانانی را یافت که برای نماز صبح خود با اشک سحرگاهی وضو می‌گیرند و دیندارانی واقعی هستند.
- (۴۵) من از تاریک‌ترین فتنه‌های زمانه آگاه هستم و می‌دانم که فتنه آینده برای ما از تفکرات مزدکی(نظام سوسیالیستی و مشابه آن که معتقد به برابری و برادری میان انسان‌ها هستند) نیست، بلکه فتنه فردای دنیا برای ما اسلام خواهد بود.
- (۴۶) از این حقیقت نیز آگاهی دارم که مسلمانان اکنون مطابق تعالیم قرآن زندگی نمی‌کنند و امروزه مسلمانان نیز بر مبنای نظام سرمایه‌داری حرکت می‌کنند.
- (۴۷) از این واقعیت نیز آگاه هستم که مسلمانان مشرق زمین در چنان تاریکی‌ای به سر می‌برند که هیچ امیدی به پیدا شدن رهبری روشنگر نیز در میان آنان وجود ندارد؛ رهبری که با ید بیضای خود تاریکی را از آن‌ها دور کند.
- (۴۸) اما با تمام این اوصاف از این موضوع ترس دارم که نیازهای دوره جدید باعث نشود که شرع پیغمبر [اسلام] برای همه مردم آشکار شود و مردم به عنوان راه نجات به سوی آن بروند.
- (۴۹) نظام ابلیسی از دین پیغمبر اسلام در خطر است و باید از حاکمیت این دین جلوگیری کند و تمام توان خود را در این راه به کار گیرد؛ زیرا این شریعت اسلام است که در آن عزت بانوان حفظ می‌شود و انسان‌سازی و سختکوشی و پشتکار مردان در آن نهفته است.
- (۵۰) اسلام آن دینی است که با هر نوع تبعیض در بین انسان‌ها مخالفت کرده است و مخالف هر نوع بردگی انسان‌هاست. و در اسلام نه نظام پادشاهی جایگاهی دارد و نه نظام صوفی‌گری، بلکه همه مسلمانان با همدیگر برابر و برادر هستند.
- (۵۱) اسلام دینی است که در آن ثروت از هر نوع آلودگی پاک است و تنها ثروت‌هایی که از راه‌های مجاز کسب شده‌اند، حلال محسوب می‌شوند. این پاکی در حدی است که فرد خود را مالک ثروت‌های خود نیز نمی‌داند و این ثروت را نعمتی از جانب خدا می‌داند که به صورت امانت به او سپرده شده است.
- (۵۲) هیچ فکر انقلابی در نزد نظریه پردازان بشر، انقلابی تر از این نیست که زمین از آن پادشاهان نیست، بلکه از آن خداست و این فکر انقلابی بزرگ در اسلام وجود دارد. [اسلام مخالف سرسخت نظام پادشاهی و فئودال‌گرایی است].
- (۵۳) به نفع ماست که این دین کامل از چشم جهانیان مخفی بماند و این که مسلمانان خود نیز به تعالیم اسلامی یقین ندارند، برای ما غنیمتی بزرگ است!
- (۵۴) به همین خاطر باز هم به نفع ماست که مسلمانان به جای یافتن راه زندگی صحیح مطابق تعالیم دینی، در مباحثه‌های مذهبی غرق شده و به جای درک مفهوم اصلی دین، به مباحث فلسفی و تأویلات منطقی آیات بپردازند.
- (۵۵) در تکبیر مسلمانان قدرتی نهفته است که می‌تواند جادویی را که از تمام ابعاد بر جهان و جهانیان غلبه دارد شکست دهد، بنابراین بهتر است که شب تاریک مسلمانان روشن نشود و آن‌ها قدرت نگیرند.
- (۵۶) آیا عیسی پسر مریم وفات کرده است یا حیات جاودان دارد؟ آیا صفات از ذات حق جدا هستند یا جزئی از عین ذات می‌باشند؟
- (۵۷) آیا مسیحی که خواهد آمد، همان عیسی مسیح(ع) است؟ (ناصره محل تولد حضرت عیسی(ع) است). یا رهبری مذهبی خواهد بود که صفات حضرت عیسی(ع) را داشته باشد؟

(۵۸) این بحث هنوز در بین مسلمانان دلمرده وجود دارد که الفاظ کلام الله قدیم هستند یا حادث؟ (پیش از نزول قرآن نیز وجود داشته اند یا خیر؟)

(۵۹) شدت این مباحث کلامی به حدی است که [گویا مسلمانان از نوبت هایی مانند لات و مناتی در دوره جاهلیت را تراشیده و تمام وقت خود را صرف آن می کنند و این بت ها برای سرگرم شدن مسلمانان کافی است.

(۶۰) [ای مشاوران من!] شما مسلمانان را از فعالیت و گرایش به عمل دور نگه دارید و آنان را سرگرم در مباحث بی فایده کنید تا آن ها از هر نظر شکست بخورند.

(۶۱) نفع ما در آن است که تا روز قیامت مسلمانان بنده و تحت استثمار دیگران باشند و به خاطر استعمارگرانی که آن ها را به بند کشیده اند، از ضروریات دنیا صرف نظر کرده و نسبت به آن بی تفاوت باشند.

(۶۲) برای مسلمانان آن ادبیات و تصوّفی پسندیده تر است که به علت زیبایی های ظاهری، چشم آن ها را نسبت به حقایق تلخ زندگی ببندد.

(۶۳) من همیشه از بیداری امت اسلامی واهمه دارم، به این دلیل که اسلام دینی است که در آن تمام اجزای کائنات تحت حساب و حسابرسی هستند و اسلام دینی است که می تواند سراسر جهان را فرا بگیرد.

به همین دلیل سعی کنید که [برای جلوگیری از بیداری مسلمانان] آن ها را به سمت تصوّف و زندگی در خانقاه و ظواهر مذهبی سوق دهید تا مفاهیم حقیقی اسلام را فراموش کنند.

نتیجه گیری

اقبال لاهوری از چهار منظر به شیطان نگریسته و او را واکاویده است. در نگرش اول و دوم، وی مانند برخی از شاعران عارف ایرانی، ابلیس را طبق سنت اسلامی و قرآنی دشمن خدا و خلق و رانده شده از درگاه الهی می داند. در نگره دوم، وی را مانند بخش دیگری از عرفای ایرانی عاشق و دلدادۀ خداوند می خواند و پنج صفت را برای شیطان یا ابلیس بر می شمارد؛ اما وجه تمایز اقبال در دیدگاه سوم و چهارم است که فقط اختصاص به وی دارد و در پیشینه ادب فارسی یافته نمی شود؛ این که شیطان قدرتی برابر با خداوند دارد؛ و این که مظهر ابلیس در زمانۀ او، قدرت های بزرگ هستند که در کار چپاول قدرت مادی و تخریب بنیان های معنوی ملل ضعیف هستند، که اقبال با گوشت و پوست خود این ظلم را بر گرده ملتش لمس کرده است. این دو دیدگاه متفاوت اقبال را نسبت به شعرای عارف در سطح بالاتری نشانده، زیرا وی عرفان و تصوّف اسلامی را از اوراق و کتاب ها و کنج خانقاه ها، به وسط میدان فعالیت های اجتماعی کشانده و عرفان عملی را به ما نشان داده است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۸). دیوان اشعار فارسی (میکده لاهور). به اهتمام دکتر محمد بقایی (ماکان). چاپ دوم. تهران: انتشارات اقبال.
۳. بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۸۰). سونش دینار، دیدگاه های علامه اقبال. چاپ اول. تهران: انتشارات فردوس.
۴. حلاج، حسین بن منصور. (۱۹۱۳م). الطّوآسین، به اهتمام لویی ماسینیون. پاریس.
۵. داودی مقدم، فریده. (۱۳۸۸). دوگانگی شخصیت ابلیس و شیطان در اشعار فارسی اقبال. موج ز خود رسته. (جلد اول). به کوشش دکتر مریم شعبان زاده. چاپ اول. زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.

۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۲). لغتنامه. تهران: مؤسسه لغتنامه
۷. راغب اصفهانی. (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. به کوشش صفوان عدنان داودی. دمشق: دارالعلم
۸. سنایی غزنوی. (۱۳۹۱). دیوان حکیم سنایی غزنوی؛ مقدمه، تصحیح و شرح: دکتر محمد بقایی (ماکان). چاپ سوم. تهران: اقبال.
۹. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۳۶). تذکره الاولیاء. تصحیح علامه قزوینی. چاپ سوم. تهران: کتابخانه مرکزی.
۱۰. —، —. (۱۳۶۴). مصیبت نامه، به اهتمام دکتر نورایی وصال. تهران: زوآر.
۱۲. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۹۶۹م). نامه های عین القضاة، تصحیح علی نقی منزوی و عقیق عسیران. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. فؤاد عبدالباقی، محمد. (۱۳۷۸). المعجم المفهرس. چاپ چهارم. تهران: اندیشه اسلامی.
۱۴. قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن. چاپ ششم. تهران: دارالکتب الاسلامی.
۱۵. ماری شیمل، آنه. (۱۳۸۵). ابلیس در شعر اقبال لاهوری. ماهتاب شام شرق. به اهتمام محمدحسین ساکت. چاپ اول. تهران: میراث مکتوب.
۱۶. مشهور، پروین -دخت. (۱۳۸۸). ابلیس در شعر اقبال لاهوری و عطار نیشابوری. موج ز خود رسته. (جلد دوم). به کوشش دکتر محمدعلی زهرزاده. چاپ اول. زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۱۷. مولوی، جلال الدین. (۱۳۶۸). مثنوی معنوی (سه جلد). چاپ ششم. تهران: انتشارات مولی.